

نویسنده، نقد، فرهنگ

جرج لوکاچ

ترجمه: علی اکبر معصومی



مؤسسه انتشارات نگاه

«تأسیس ۱۳۵۲»

فهرست

| | |
|-----|--|
| ۵ | یادداشت مترجم..... |
| ۱۰ | سخنی چند درباره‌ی این چاپ..... |
| ۱۱ | روایت یا توصیف؟..... |
| ۷۱ | قیاس‌شناسی فکری در شخصیت‌پردازی..... |
| ۱۳۵ | تویسته و معتقد..... |
| ۱۹۵ | داستانیکی..... |
| ۲۲۵ | توماس مان: در جست‌وجوی انسان بورژوا..... |
| ۲۷۷ | تأمل‌های درباره‌ی شیکسپیر..... |
| ۲۸۳ | فرهنگ کهن و فرهنگ نو..... |
| ۳۰۹ | مینافون بارنهم یا بخت سرباز لسینگ..... |
| ۳۳۵ | هنر و حقیقت عینی..... |
| ۳۹۱ | مسئولیت روشنفکران..... |
| ۴۰۵ | زیبایی‌شناسی از نگاه مارکس و انگلس..... |
| ۴۴۸ | منابع..... |

لاگانه نباید تأثیر این روی‌دهنده را در آثار او بازنه‌گو گرفت. زندگی فکری او هیچ‌گاه با من نواله به مراحل متعدد تقسیم کرده اما در این تقسیم‌بندی به سه مرحله تقسیم می‌شود. بر من خودم که از مراحل دیگر شواهدی ندارم. هر مرحله نخست دوره‌ای است که او گنجینه تأثیر محیط فکری امپراتوری

یادداشت مترجم

جرج لوکاچ (۱۸۸۵ - ۱۹۷۱) فیلسوف، نظریه پرداز، منتقد ادبی و فعال انقلابی مجارستانی نه از آن گونه متفکرانی است که چون هم تیان فیلسوف خود، کانت، فیشته، شلینگ و هگل عمر خود را به آرامش و سایه نشینی و خلوت در گوشه‌ی دنج کتاب‌خانه‌ها و محافل علمی و ادبی گذرانده و فارغ از غوغای دنیای بیرون وقت خود را صرف پژوهش و تحقیق ادبی و فلسفی و سیاسی کرده باشد. لوکاچ همواره در کوران بحرانی‌ترین روی داده‌های حیات بشری در سده‌ی بیستم درگیر مستقیم بود و از این رو نه تنها زندگی او را نمی‌توان "بی حادثه"، سراسر است، هموار و یک‌پارچه شمرد بل که پیوسته دست‌خوش خطرآمیزترین تندبادها بود. لوکاچ در عمر نسبتاً دراز خود شاهد چندین انقلاب بزرگ و ده‌ها شورش، دو جنگ بزرگ جهانی، چند جنگ داخلی و تصفیه‌های خونین درون حزبی بود. از این رو، در مرحله‌بندی کاروبار لوکاچ نباید تأثیر این روی داده‌ها را در آثار او نادیده گرفت. زندگی فکری لوکاچ را می‌توان به مراحل متعدد تقسیم کرد اما در این تقسیم‌بندی به سه مرحله‌ی متمایز برمی‌خوریم که از مراحل دیگر شاخص‌تر است. مرحله‌ی نخست دوره‌ای است که لوکاچ به تأثیر محیط فکری امپراتوری

اتریش - هنگری در حلقه‌ی هنرمندان و فیلسوفان "گروه هشت" سخت تحت تأثیر سنتِ سترگ ایدئالیسم آلمانی است و با بزرگانی چون گئورگ زیمل، ماکس وبر و ارنست بلوخ محشور است و در "محفل یک‌شنبه" با مشاهیری چون بلابلاش، فردریک آنتال، کارل مانهایم، بلافوگاراسی، آرنولد هاورز، کارل پولانی و... هم‌سخن و هم‌نشین است. آثار این دوره‌ی لوکاچ، **تاریخ تکامل درام مدرن، روح و فرم، فرهنگ زیبایی‌شناسی، فلسفه‌ی هایدلبرگی هنر** و به‌ویژه **نظریه‌ی رمان** نخست تحت تأثیر کانت و سپس هگل و کیرکه‌گور نوشته می‌شود؛ در ضمن آن که لوکاچ از نخستین کاشفان این فیلسوف و متأله ژرف‌اندیش دانمارکی است. لوکاچ در واپسین سال‌های جنگ جهانی اول به مارکسیسم روی می‌آورد و در ۱۹۱۹ به حزب کمونیست می‌پیوندد. در همین سال‌هاست که به تأثیر از آنارکو سندیکالیسم **تاریخ و آگاهی طبقاتی** را می‌نویسد و سخت مورد حمله‌ی انتقادآمیز کمیترن و نظریه‌پردازان آن، بوخارین، زینوویف، بلاکون و دیگران قرار می‌گیرد. او را "پرفسور" و "ایدئالیست" می‌خوانند و لوکاچ برعکس هم‌تای آلمانی خود کارل کورس به "تقیه" و التباس و پنهان‌کاری رو می‌آورد، بسیاری از تنگناهای فکری را می‌پذیرد و در حزب می‌ماند. در مرحله‌ی نخست تأکید لوکاچ بر عنصر ذهنی، دوری از عینیت‌باوری خشک، علم‌گرایی پوزیتیویستی و ماتریالیسم مکانیکی اکثریت نظریه‌پردازان سوسیال دموکرات (بین‌الملل دوم) و کمونیست (بین‌الملل سوم) است. این دوره از ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۹ به درازا می‌کشد. لوکاچ از ۱۹۳۰ تا ۱۹۴۵ از کار سیاسی کناره می‌گیرد و از آن‌جا که در حوزه‌ی فلسفه نیز مورد حمله بوده است بار دیگر به حوزه‌ی نقد و تحقیق ادبی رو می‌آورد. حاصل این دوره **مطالعاتی در رئالیسم اروپایی، گوته و عصرش، رمان تاریخی و مقاله‌هایی درباره‌ی توماس مان**

است. جز اثر نخست، **مطالعاتی در...** که به هیچ‌رو نمی‌توان آن را اثری جدی انگاشت و آثار "پیمان لوکاچ با شیطان" در بطن آن به‌وضوح آشکار است، همه‌ی این آثار از بهترین نمونه‌های نقد ادبی در سده‌ی بیستم است.

حاصل دوره‌ی سوم (۱۹۵۰ - ۱۹۵۶) **معنای رئالیسم معاصر و خلع عقل** است؛ اولی مجموعه‌ای در نقد توماس مان، کافکا، بکت و مدرنیسم در ادبیات است و دومی حمله‌ای خردکننده به تأثیر مخرب نیچه بر عالم سیاست و تفکر در یک‌صد سال اخیر. این دو اثر تا حدودی به سنت نخستین آثار لوکاچ وفادار می‌مانند با این همه مانند بسیاری از آثار دوره‌ی میانی از تأثیر "سازش فکری" لوکاچ برکنار نیستند. لوکاچ در ۱۹۵۶ بار دیگر به سیاست باز می‌گردد، وزیر فرهنگ دولت مستعجل ایروانگی می‌شود اما با سرکوب انقلاب مجارستان و دخالت ارتش شوروی دولت ناگی سقوط می‌کند، لوکاچ از کار برکنار و به رومانی تبعید می‌شود و به زندان می‌افتد. در زندان رومانی است که لوکاچ که همواره میان دو نویسنده‌ی بزرگ سده‌ی بیستم، توماس مان و فرانتس کافکا، مان را برمی‌گزیند اذعان می‌کند: «تازه می‌فهمم که کافکا چه می‌گوید». از این پس است که لوکاچ گریبان خود را از چنبره‌ی دگماتیسم مصلحت‌آمیز حزبی می‌رهاند و کار آزادانه‌ی فکری را از سر می‌گیرد. **زیبایی‌شناسی** (ماهیت و ویژه‌ی زیبایی‌شناسی، ۱۹۶۲)، **هستی‌شناسی وجود اجتماعی** و کتاب ناتمام او در باب **اخلاق** به این دوره تعلق می‌گیرد. لوکاچ همواره در برابر مدرنیسم در هنر و ادبیات به دفاع از رئالیسم (رئالیسم انتقادی و نه رئالیسم اجتماعی) برمی‌خاست و به خلاف آثار نخستین خود (مثلاً **تاریخ و آگاهی طبقاتی**) در آثار میانی و پایانی خود به تز "**بازتاب**" در نظریه‌ی شناخت رو می‌آورد و واقعیت